

تجزیه و تحلیل ساخت کلان حماسه رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی بر اساس قالب لباو و والتسکی

محمدرضا پهلوان نژاد

عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

رضا ایزدی

کارشناس ارشد زبان‌شناسی

چکیده

در این پژوهش به بررسی ساخت کلان یا چارچوب فکری حماسه رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی بر اساس الگوی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) پرداخته شده است. روایت رستم و اسفندیار شامل ده روایت کوچک‌تر است که هر کدام از آنها بیان‌کننده ضرورت وجود دیگری است. این روایت بر زیر بخش‌های عمده الگوی فوق که شامل مقدمه، روند و پایان‌بندی است، انطباق داده شده. در این داستان مقدمه از تعداد چهار روایت، روند از یک روایت که در داخل آن چهار روایت دیگر درونه‌سازی شده‌اند و پایان‌بندی از دو روایت که هر دو در واقع برای روایت‌های به پادشاهی رسیدن بهمن و خونخواهی او از خاندان رستم فضا سازی می‌کنند و باعث یکپارچگی داستان‌های متوالی شاهنامه می‌شوند، تشکیل شده است. این گونه طرح‌بندی، از کلیت الگو پیروی می‌کند؛ ولی در موارد جزئی‌تر دارای تفاوت‌هایی است که عبارتند از: الف: دارا بودن چکیده. ب: نحوه و محل ارزیابی. ج: عدم تطابق درس اخلاقی داستان با مشخصه‌های درس اخلاقی الگو. در نهایت، کلیه بندهای موجود در داستان در خدمت دو نقش اصلی "ارجاعی" و "ارزیابی" هستند که لباو و والتسکی معرفی کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: ساخت کلان، چکیده، آشنایی، روند، گره، ارزشیابی، گره‌گشایی، درس اخلاقی، نقش ارجاعی، نقش ارزیابی

۱- مقدمه

از آنجایی که این پژوهش جنبه ساختاری دارد و از اعمال نظرهای شخصی نویسندگان به دور است، می‌تواند کمک بسزایی در شناخت واقعی و ساختاری حماسه رستم و اسفندیار باشد و چنانچه تحقیقات بیشتری از این گونه انجام پذیرد، می‌توانیم به الگویی بومی دست یابیم. تاکنون بیشترین تلاش‌ها برای تجزیه و تحلیل داستان درباره موضوعات پیچیده ادبی یا رسوم شفاهی مانند افسانه‌ها، داستان‌های شفاهی - که سینه به سینه نقل شده^۱ - تاریخ‌ها و حماسه‌ها بوده است که به نظر می‌رسد خود این موضوعات ادبی از ترکیب و ارزیابی عواملی ساده‌تر تشکیل شده‌اند و دارای چرخه‌ها و تکرارهایی در ساختارهای اصلی داستان هستند. در خیلی از موارد، ارزیابی داستانی خاص، آن را از نقش اصلی‌اش جدا کرده و به ندرت می‌شود نقش جدید آن را نیز تشخیص داد. پیشرفت زیاد در تجزیه و تحلیل و

¹ folk tale

درک داستان‌های پیچیده امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر اینکه ساده‌ترین ساختارهای زیربنایی و اساسی داستان‌ها - در ارتباط مستقیم با نقش اولیه‌شان - تجزیه و تحلیل شوند (لباو و والتسکی، ۱۹۶۷: ۹۷). "داستان" آن چیزی است که گفته می‌شود و "روایت"، نحوه گفتن آن است. مانفردجان^۱ با الهام از سوسور - که هر نشانه را متشکل از دال^۲ و مدلول^۳ می‌داند - متن روایی را نشانه‌ای پیچیده می‌داند که روایت (روش بازنمایی)، دال و داستان (توالی حوادث)، مدلول آن است (مانفرد، ۲۰۰۲: ۱۰۶). در این تحقیق بر آن شدیم که با کاوش در این روایت، ساختارهای زیربنایی و اساسی آن را پیدا کنیم و با الگو مطابقت دهیم.

۲- سؤال تحقیق

آیا تطابقی بین ساخت کلان حماسه رستم و اسفندیار با الگوی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) وجود دارد؟

۳- فرضیه تحقیق

با توجه به جهانی‌های زبانی، تطابق بین الگوی قالب‌بندی کلان این داستان و قالب‌بندی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) وجود دارد.

۴- معرفی الگوی لباو و والتسکی

ساخت کلان، همان چارچوب فکری و ذهنی نویسنده، گوینده و شنونده است که به صورت دانش‌زبانی^۴ در حافظه آنها ضبط شده است؛ یعنی هر شخصی برای هر مضمون زبانی دارای طرح معینی است که بر اساس آن و دانش مشترک با افراد دیگر می‌تواند ارتباط برقرار کند. زبان‌شناسی کلان نیز در پی به‌دست آوردن راهی علمی برای چگونگی ارتباط برقرار کردن است. (میرعمادی، ۱۳۷۳: ۲۱۷)

لباو و والتسکی با بررسی داستان‌هایی که سخن‌گویان عادی زبان نقل کرده‌اند، ارتباط خواص صوری داستان و نقش‌هایشان را به‌دست آوردند و با مطالعه پیشرفت تکنیک‌های داستان از کودکان به افراد بالغ و همچنین تعداد این تکنیک‌ها در بین افراد کم سواد و متوسط، به جداسازی عناصر داستان پرداختند.

تحقیق آنها براساس خواص الگوهای استفاده شده در داستان، از سطح بند گرفته تا سطح داستان ساده و کامل است که از این لحاظ، صوری (صورتگرا) محسوب می‌شود.

لباو و والتسکی با اتکا به تکنیک‌های اصلی تجزیه و تحلیل زبان‌شناختی داستان، مانند الف - جداسازی واحدهای ساختاری متفاوت ب - توجه ویژه به خواص داستان، به بررسی ساختاری داستان‌ها پرداختند.

تحقیق آن‌ها به علت اینکه هر واحد ساختاری داستان را به رخدادی گذرا در دنیای واقعی مرتبط می‌سازد، نقشی (نقش‌گرا) نیز تلقی می‌شود؛ علاوه بر این، آنها دریافتند چنانچه داستانی فقط دارای همین خصلت روایی باشد، معمولی و پیش‌پا افتاده است و داستانی بی‌محتوا و بی‌ارزش تلقی می‌شود. معمولاً داستان، دارای

¹ Manfred Jan

² signifier

³ signified

⁴ linguistic knowledge

نقش دیگری است که این نقش با توجه به علاقه شخصی و عکس‌العمل مخاطب در بافت اجتماعی مشخص می‌شود. بر اساس مطالب بالا می‌توان گفت که داستان، دارای دو نقش است:

۱- ارجاعی؛^۱

۲- ارزیابی^۲ (لباو و والتسکی، ۱۹۶۷: ۲)

نقش ارجاعی: عملکرد داستان همچون وسیله‌ای برای تکرار تجربه به ترتیبی خاص، عباراتی است که تسلسل وقایع گذرا و زمانی تجربه اصلی را به هم ربط می‌دهد.

نقش دوم از تأکید جهانی کمتری برخوردار است و علت آن، این است که همیشه داستان با موقعیت رخداد آن ارتباط مناسبی نداشته، بیشتر همچون وسیله‌ای برای استفاده‌کنندگان بشری به‌شمار آمده است. این نقش براساس نظر لباو و والتسکی **ارزیابی**^۳ نامیده می‌شود که به مخاطبان و پیام داستان توجه دارد. در این نقش، گوینده و ترجیحاً شنونده مورد توجهند. (تولان، ۲۰۰۱: ۱۴۳)

لباو و والتسکی با بررسی انواع بند، قالب گفتمانی داستان را این‌گونه عرضه کردند:

۴-۱ آشنایی^۴ (مقدمه)

در اول هر داستان، تعدادی بند آزاد قرار می‌گیرد که با توجه به نقش ارجاعی داستان سعی در معرفی شخصیت‌ها، مکان، زمان و موقعیت رفتاری آنها دارد. به این قسمت، "آشنایی" یا "پرداخت" گفته می‌شود. به‌طور صوری، آنها بندهای آزادی هستند که پیش از اولین بند روایی قرار می‌گیرند؛ البته همه داستان‌ها ممکن است دارای این قسمت نباشند. علی‌رغم محدودیت‌ها، بررسی کلی داستان‌ها نشان می‌دهد که قسمت آشنایی، یکی از ویژگی‌های ساختاری در چارچوب اصلی^۵ داستان‌هاست. (لباو و والتسکی، ۱۹۶۷؛ به نقل از <http://www.clarku.edu>).

۴-۲ پیچیدگی یا گره^۶

قسمت اصلی بندهای روایی معمولاً از مجموعه‌ای وقایع که در برخورد شخصیت‌ها اتفاق می‌افتد، تشکیل می‌شود. این بندها، انگیزه ادامه دادن داستان را برای برطرف کردن آثار ناخواسته گره در شخصیت‌ها به‌وجود می‌آورد و هر کدام از شخصیت‌ها سعی در گره‌گشایی آن به نفع خود خواهند داشت. این بخش - که دارای بیشترین بندهای روایی است - وظیفه ایجاد گره و پرداخت آن را به‌عهده دارد.

۴-۳ ارزیابی^۷

علاوه بر نقش ارجاعی، داستان باید دارای نقش ارزیابی نیز باشد تا کامل شود. داستان‌ها معمولاً در جواب محرکی از بیرون یا برای به‌وجود آوردن علاقه‌ای گفته می‌شوند؛ علاوه براین، داستان‌ها به نحوی طراحی

¹ referential

² evaluative

³ evaluation

⁴ orientation

⁵ schemata

⁶ complication

⁷ evaluation

شده‌اند که بر خصصت‌های غیرمعمول و عجیب تأکیدکنند و گوینده را در بهترین وضعیت ممکن قرار دهند. نقش‌های داستان بر ساختار صوری آن تأثیر می‌گذارد.

از لحاظ ساختاری، حد فاصلی که بین گره و گره‌گشایی وجود دارد، قسمت ارزیابی را در برمی‌گیرد و نقش آن، اهمیت دادن به قسمت‌های خاص و مورد نظر گوینده است. قسمت عمده ارزیابی از نظر ساختاری از بندهای هم‌پایه چندگانه، بندهای آزاد یا محدود تشکیل شده‌اند. در بیشتر داستان‌ها، بخش ارزیابی با گره‌گشایی (نتیجه، راه حل) تداخل پیدا می‌کند؛ بنابراین، بخش ارزیابی، بخشی است که رفتار گوینده را نسبت به داستان - با تأکید بر اهمیت نسبی بعضی از واحدهای داستانی در مقایسه با دیگر قسمت‌های آن - مشخص می‌کند. این تأکید به روش‌های گوناگونی انجام می‌شود که عبارتند از:

۱- بیان مستقیم؛

۲- واژه‌های تأکیدی؛

۳- توقف عمل به دو صورت:

۳-۱ از طریق بندهای هم‌پایه و محدود

۳-۲ تکرار؛

۴- قضاوت فرد سوم.

یکی از خواص مهم داستان درجه درونه‌گیری بخش ارزیابی در داخل چارچوب اصلی داستان است.

۴-۴ راه حل یا گره‌گشایی^۱

راه حل، قسمتی از داستان است که بعد از قسمت ارزیابی می‌آید و چنانچه ارزیابی آخرین قسمت باشد، قسمت راه حل یا نتیجه‌گیری همراه آن خواهد بود. در این قسمت، گره‌های گشوده‌نشده روایت، گره‌گشایی می‌شوند و داستان به سرانجام خود می‌رسد.

۴-۵ درس اخلاقی^۲

بسیاری از داستان‌ها با قسمت نتیجه‌گیری به پایان می‌رسند؛ اما بعضی از آنها قسمتی اضافه دارند که "قطعه آخر" یا "درس اخلاقی" نامیده می‌شود.

وقایع توصیف شده در طول داستان، به زمان حال نمی‌رسند؛ لذا نقش این قسمت برگرداندن خواننده به زمان حال است. این عمل - یعنی برگرداندن خواننده از دنیای داستانی به دنیای واقعی - به این شیوه‌ها انجام می‌شود:

۱- استفاده از عناصر اشاره‌ای؛

۲- دنبال کردن رخدادی که به زمان حال متصل است. (جی، ۱۹۹۹: ۱۱۰)

^۱ resolution

^۲ coda

چارچوب فکری روایت یا ساخت کلان از دیدگاه لباو و والتسکی (۱۹۷۶)

مقدمه } فضاسازی

روند } گره
سازمان بخشیدن به گره

ارزیابی

پایان بندی } گره گشایی
درس اخلاقی

۵- تجزیه و تحلیل انواع بند، تعیین نقش آنها و ساخت کلان روایت

روایت رستم و اسفندیار، متشکل از ۱۶۸۷ بیت و ۲۶۸۲ بند مستقل ساده، گسترده و مرکب است. این روایت از لحاظ دو نقش اصلی - یعنی ارجاعی و ارزیابی - دقیقاً از الگوی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) مطابقت می‌کند؛ زیرا ساختارهای روساختی آن بیان کننده همان دو نقش اصلی روایت است. در این قسمت به بررسی انواع بند و تعیین ساخت کلان پرداخته می‌شود.

۵-۱ انواع بند

۵-۱-۱ بندهای ثابت

بندهای روایی ثابت که قسمت عمده داستان را تشکیل می‌دهند و نقش ارجاعی دارند. این بندها براساس زمان و رخداد‌های داستان در ترتیبی ثابت عرضه شده‌اند و فعلی که دارای نشانه زمانی بند باشد، هسته بند روایی است. زمان‌های اصلی بندهای روایی، گذشته و حال ساده هستند؛ مانند:

ز بلبل شنیدم یکی داستان	که بر خواند از گفته باستان
چنین گفت با مادر اسفندیار	که با من همی بد کند شهریار
بشد پیش گشتاسب اسفندیار	همی بود با رامش و می‌گسار
سیم روز گشتاسب آگاه شد	که فرزند جوینده گاه شد
بخواند آن زمان جاماسب را	همان فال گویان لهراسب را
برفتند با زیجها بر کنار	بپرسید شاه از گو اسفندیار
چو بشنید دانای ایران سخن	نگه کرد آن زیج‌های کهن
ز دانش بروها پر از تاب کرد	ز تیمار مژگان پر از آب کرد

همان‌طور که دیده می‌شود، فقط بندهای مستقل، نقش بیان تسلسل زمانی وقایع را در داستان به عهده دارند و تغییر ترتیب آنها باعث برهم زدن پیوستگی داستان یا روایت می‌شود و بنابر عقیده لباو و والتسکی (۱۹۶۷) آن را از حالت روایی خارج می‌کند. در کلیه بندهای فوق فعل هسته بند روایی به زمان گذشته ساده آورده شده است.

۵-۱-۲ بندهای وابسته

در هر جایی از داستان ممکن است عرضه شوند؛ بدون اینکه ترتیب زمانی تفاسیر معنایی را بر هم زنند؛ مانند:

بخوردم من آن سخت سوگندها	بپذرفتم آن ایزدی پندها
که هر کس که آرد بدین در شکست	دلش تاب گیرد شود بت پرست
سپارم ترا افسر و تخت عاج	که هستی به مردی سزاوار تاج
مرا از بزرگان برین شرم خاست	که گویند گنج و سپاهت کجاست

۵-۱-۳ بندهای ارزیابی آزاد

ابیات بخش ارزیابی - که از ۱۲۰ بیت تشکیل شده‌اند - در تمامی قسمت‌های داستان دیده می‌شوند؛ ولی فراوانی آنها بعد از گره‌گشایی اصلی بیشتر است. براساس گفته لباو و والتسکی این‌گونه بندها ممکن است در برخی روایت‌ها وجود نداشته باشند؛ زیرا آنها بیان‌کننده علت بیان داستان از دیدگاه نویسنده و همین‌طور عامل اهمیت دادن خواننده به داستان هستند و هیچ‌گونه نقشی در وقایع اصلی داستان ندارند؛ بلکه آنها ارتباط دهنده داستان با زندگی واقعی‌اند و آن‌را کاربردی می‌کنند. از این‌گونه بندها در روایت رستم و اسفندیار وجود دارد؛ مانند:

چنین گفت با مادر اسفندیار	که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی	چو گویی، سخن بازیابی به کوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن	که هرگز نبینی زنی رای زن
به سیمرغ گفت ای گزین جهان	چه خواهد برین مرگ ما ناگهان
جهان یادگارست و ما رفتنی	به گیتی نماند به جز مردمی
بنام نکو گر بمیرم رواست	مرا نام باید که تن مرگ راست
برفتند و ما را سپردند جای	جهان را چنین است آیین و رای
به یزدان نمایم به روز شمار	بنالم ز بدگوی با کردگار
هر آن کس که از راه یزدان بگشت	همان عهد او گشت چو باد دشت
بد و نیک هر دو ز یزدان بود	لب مرد باید که خندان بود
بد و نیک بر ما همی بگذرد	چنین داند آن کس که دارد خرد

سـرآنجام بـستر بود تیره خاک
همان بر که کاری همان بدروی
سخن هرچ برگفتنش روی نیست
و گر جان تو بسپرد راه آز
چو مهتر سراید سخن سخته به
چه گفت آن جهان دیده دهقان پیر
مشو ایمن از گنج و تاج و سپاه
زگردون گردان که یارد گذشت
بپرد روان سوی یزدان پاک
سخن هرچ گویی همان بشنوی
درختی بود کش بر و بوی نیست
شود کار بی سود بر تو دراز
ز گفتار بد کام پردخته به
که نگریزد از مرگ پیکان تیر
روانم ترا چشم دارد به راه
خردمند گرد گذشته نگشت

همان طور که مشاهده می شود، روش های بیان و عرضه ابیات ارزیابی منطبق بر شیوه های مورد نظر است:
۱- ارزیابی توسط یکی از شخصیت های داستان در طی گفتگوهایش:

رستم

ز من پاسخ این بر به اسفندیار
هر آن کس که دارد روانش خرد
که ای شیر دل مهتر نامدار
سر مایه کارها بنگرد

گشتاسپ

ز گردون گردان که یارد گذشت
خردمند گرد گذشته نگشت

اسفندیار

چنین گفت با مادر اسفندیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن
که نیکو زد این داستان هوشیار
چو گویی، سخن بازیابی بکوی
که هرگز نبینی زنی رایزن

۲- ارزیابی با آوردن ضرب المثلی

ز دهقان تو نشیدی آن داستان
که گر پروری بچه نره شیر
چو سر بر کشد زود جوید شکار
که یاد آرد از گفته باستان
شود تیز دندان و گردد دلیر
نخست اندر آید به پروردگار

۳- ارزیابی توسط نویسنده

کنون خورد باید می خوشگوار
هوا پر خروش وزمین پر ز جوش
درم دارد و نقل و جام نبید
مرا نیست، فرخ مر آن را که هست
که می بوی مشک آید از جویبار
خنک آنک دل شاد دارد به نوش
سر گوسفندی تواند برید
ببخشای بر مردم تنگدست

۵-۱-۴ بندهای محدود

چنین بندهایی، نه مانند بندهای ارزیابی آزادند و نه مانند بندهای روایی، ثابتند و نقشی نیز در تسلسل زمانی داستان ندارند؛ مانند:

مرا گفت چون کین لهراسب شاه	بخواهی به مردی ز ارجاسب شاه
همان خواهران را بیاری ز بند	کنی نام ما را به گیتی بلند
جهان از بدان پاک بی خو کنی	بکوشی و آرایشی نو کنی

به غیر از بندِ "مرا گفت ... " بقیه بندهای فوق، قابل جابه‌جا شدنند، بدون اینکه لطمه‌ای به تعبیر معنایی یا تسلسل زمانی وقایع روایت بزنند.

۵-۲ تعیین ساخت کلان روایت

از لحاظ طرح‌بندی و قالب‌های گفتمانی، حماسه رستم و اسفندیار کامل‌ترین قالب گفتمانی روایت را دارد و متشکل از قسمت‌های گوناگون زیر است:

چکیده	مقدمه
فضاسازی	
گره	روند
پرداخت گره	

ارزیابی

گره‌گشایی	پایان بندی
نتیجه‌گیری	

همه قسمت‌های نام برده در سه قسمت عمده مقدمه، روند و پایان‌بندی گنجانده شده و ابیات ارزیابی نیز تقریباً در همه جای داستان پراکنده‌اند.

با توجه به این که قالب گفتمانی *لباو و والتسکی* (۱۹۶۷) قسمت‌های مقدمه، گره، ارزیابی، گره‌گشایی و پایان‌بندی را دارد، می‌توان گفت قالب این روایت تقریباً منطبق بر الگوست و قسمت‌هایی نیز علاوه بر آنها داراست که بر ارزش آن می‌افزایند. در هر کدام از قسمت‌های نام برده، یک یا چند روایت کوتاه آمده است که به خوبی از عهده نقش محوله روایت اصلی برآمده و علاوه بر آن زمینه را برای وجود روایت‌های دیگر پرداخته و مهیا کرده‌اند. این روایات نیز هر کدام به تنهایی از طرح *لباو و والتسکی* پیروی می‌کنند؛ با این تفاوت که نسبت به داستان اصلی مختصرترند و اکثر آن‌ها فقط قسمت‌های اصلی روایت را دارند.

۵-۲-۱ چکیده

در شروع داستان، فردوسی چکیده‌ای را بیان می‌دارد و با هنرمندی تمام فضای صحنه بعد از تیر خوردن اسفندیار و افتادن او را به تصویر می‌کشد. در آن بلبل، نرگس، همه و همه در غم اسفندیار می‌نالند. ابر نیز - چون رستم که نعره‌اش دل شیر را می‌درزد - می‌غرد و در عین حال در سوگ اسفندیار جامه خویش را بر تن پاره پاره می‌کند. در این قسمت نویسنده، گره اصلی داستان را - که آخرین گره نیز هست - گره‌گشایی نموده و خواننده را در غمگین‌ترین صحنه وارد فضای داستان می‌کند و در بدو شروع، تراژیک بودن روایت را به او می‌فهماند. چکیده، قسمتی از مقدمه است که گره‌گشایی اصلی را به طور ضمنی و بدون استفاده از بندهای روایی انجام می‌دهد و درس اخلاقی داستان اصلی نیز در اولین بندهای آن - که بندهای ارزیابی است - آورده می‌شود و با توجه به محتوای آن که خلاصه‌ای از روایت اصلی است به این اسم خواننده می‌شود. این قسمت، دارای خلاصه‌ای مختصر از مقدمه، گره، گره‌گشایی و پایان‌بندی اصلی است. در بسیاری از روایت‌ها ممکن است چکیده وجود نداشته باشد.

گره: نامفهوم بودن سخنان بلبل (زبان پهلوی)

که داند که بلبل چه گوید همی بزیر گل اندر چه موید همی

گره‌گشایی: پهلوی خوانان سخنان بلبل را درک می‌کنند و از مرگ اسفندیار آگاه می‌شوند.

نگه کن سحرگاه تا بشنوی ز بلبل سخن گفتن پهلوی

همی نالد از مرگ اسفندیار ندارد بجز ناله زو یادگار

ارزیابی:

کنون خورد باید می خوشگوار که می بوی مشک آید از جویبار

هوا پر خروش و زمین پر زجوش خنک آنکه دل شاد دارد به نوش

درم دارد و نقل و جام نبید سر گوسفندی تواند برید

مرا نیست، فرخ مر آن را که هست ببخشای بر مردم تنگدست

۵-۲-۲ فضا سازی

در این قسمت روایت‌های کاملی از جمله روایت "پادشاهی خواستن اسفندیار از پدرش" وجود دارد که خود شامل قسمت‌های مقدمه، فضا سازی، گره، پرداخت، گره‌گشایی، ارزیابی و هم‌چنین فضا سازی برای روایت بعدی است. در اولین بیت آن، نویسنده، راوی داستان را معرفی می‌کند و با استفاده از بندهای ارجاعی یا روایی و رعایت تسلسل زمانی، مکانی و رخدادی وقایع، به نقل آنها می‌پردازد. در عین حال خواننده را با شخصیت‌های اصلی داستان بیشتر و بیشتر آشنا می‌کند و او را در مسیر روایت قرار می‌دهد.

گره: پادشاهی خواستنِ اسفندیار

بگویم پدر را سخن‌ها که گفت	ندارد ز من راستی‌ها نهفت
وگر هیچ تاب اندر آرد به چهر	به‌یزدان که بر پای دارد سپهر،
که بی‌کام او تاج بر سر نهم	همه کشور ایرانیان را دهم

گره‌گشایی: فرستادن اسفندیار به جنگ رستم و گره‌گشایی کامل در آنجا

سوی سیستان رفت باید کنون	به کار آوری زور و بند و فسون
برهنه کنی تیغ و گوپال را	ببند آوری رستم زال را

ارزیابی:

چنین داد پاسخ ستاره شمر	که بر چرخ گردان نیابد گذر
ازین بر شده تیز چنگ ازدها	به‌مردی و دانش که آمد رها
بباشد همه بودنی بی‌گمان	نجستست ازو مرد دانا زمان

در ادامه فضا سازی، نویسنده با استفاده از روایت "گفتگوی اسفندیار و مادرش" که خود دارای قسمت‌های مقدمه، فضا سازی، گره، پرداخت و ارزیابی است، دست به زمینه‌سازی برای روایت اصلی - یعنی جنگ رستم و اسفندیار - می‌زند و خواننده را با شخصیت‌های اصلی داستان و توانایی‌های آنها هر چه بیشتر آشنا می‌کند و او را از وقوع حادثه اصلی مطمئن می‌سازد. هم‌چنین زمینه را برای گره‌های ۹ و ۱۰ آماده می‌کند. علاوه بر این‌ها با استفاده از بندهای ارزیابی به ارزش این روایت و روایت اصلی می‌افزاید.

گره: منصرف کردن اسفندیار از رفتن به زابل و بردن فرزندانش

مبر پیش پیل ژیان هوش خویش	نهاده بدین‌گونه بر دوش خویش
به‌دوزخ مبر کودکان را به پای	که دانا نخواند تو را پاک رای

گره‌گشایی: منصرف نمی‌شود و دو فرزندش کشته می‌شوند.

بندهای ارزیابی:

چو با زن پس پرده باشد جوان	بماند منش پست و تیره روان
به‌هر رزم‌گه باید او را نگاه	گذارد به‌هر زخم گوپال شاه

روایت سومی که در قسمت فضا سازی قرار گرفته "لشکر کشی اسفندیار به زابل" است. این روایت نیز دارای قسمت‌های مقدمه، فضا سازی، گره، گره‌گشایی و ارزیابی است و پایان‌بندی آن معادل با مقدمه و پرداخت گره ۵ (کشته شدن اسفندیار) است.

گره: فرمان نبرد شتر

شتر آنک در پیش بودش بخت تو گفتی که گشتست با خاک جفت

گره‌گشایی: کشتن شتر

بریدند پرخاشجویان سرش بدو باز گشت آن زمان اخترش

بندهای ارزیابی:

چنین گفت کان کس که پیروز گشت سر بخت او گیتی افروز گشت
بد و نیک هر دو ز یزدان بود لب مرد باید که خندان بود

چهارمین روایت گنجانده شده در فضا سازی "انتخاب بهمن به عنوان پیک و برخورد او با رستم" است که مقدمه، فضا سازی، گره، پرداخت، گره‌گشایی، ارزیابی و پایان بندی دارد. این روایت، زمینه ساز برخورد دو شخصیت اصلی داستان - یعنی رستم و اسفندیار - است.

گره: سنگ انداختن بهمن به سمت رستم

گره‌گشایی: رستم، سنگ را با پاشنه پا دور می اندازد.

ارزیابی:

هر آنکس که دارد روانش خرد سر مایه کارها بنگرد
سخن هرچ بر گفتنش روی نیست درختی بود کش برو بوی نیست
وگر جان تو بسپرد راه آز شود کار بی سود بر تو دراز
چو مهتر سراید سخن سخته به ز گفتار بد کام پر دخته به

شخصیت های معرفی شده:

اسفندیار، گشتاسپ، کتایون، جاماسب، رستم، زال، فرامرز، ایرانیان، پشوتن، بهمن، خواهران و فرزندان اسفندیار

۵-۲-۳ روند اصلی

بعد از اتمام فضا سازی، روند داستان (شامل بر خوردها و کنش هایی که به گره اصلی می انجامند) شروع می شود. بیشترین بندهای ارجاعی یا روایی در این قسمت واقع شده اند. روایت "جنگ رستم و اسفندیار" - که اصل حماسه مورد بررسی است - در این قسمت قرار گرفته و با گره‌گشایی آن همه گره های از پیش به وجود آمده گره‌گشایی می شوند و روایت اصلی از نقطه اوج خود نازل شده، کم کم به پایان می رسد. در داخل این روایت، چهار روایت دیگر گنجانده شده اند که عبارتند از:

دیدار رستم و اسفندیار:

گره: دعوت نکردن اسفندیار رستم را

گره‌گشایی: رفتن رستم بدون دعوت

گره: جنگ‌طلبی اسفندیار

گره‌گشایی: جنگ رستم و اسفندیار و کشته شدن اسفندیار

ارزیابی:

دو گیتی به رستم نخواهم فروخت کسی چشم دین را به سوزن ندوخت

همه گفتم اکنون بهی برگزین دل شهریاران نیازد به کین

بیارید چیزی که دارید خوان کسی را که بسیار گوید مخوان

کشته شدن پسران اسفندیار:

گره: حمله زابلی‌ها و وارد جنگ شدن نوش‌آذر

گره‌گشایی: کشته شدن او به دست زواره

گره: کشته شدن نوش‌آذر و وارد جنگ شدن مهرنوش

گره‌گشایی: کشته شدن او به دست فرامرز

ارزیابی:

برین تخمه این ننگ تا جاودان بماند ز کردار نابخردان

که سودی نبینم ز خون ریختن نشاید به مرگ اندر آویختن

همه مرگ را ایم برنا و پیر برفتن خرد بادمان دستگیر

کمک گرفتن رستم از سیمرغ:

گره: زخمی شدن رستم و رخس

گره‌گشایی: درمان کردن سیمرغ زخم‌های رستم و رخس را

ارزیابی:

جهان یادگارست و ما رفتنی به‌گیتی نماند به‌جز مردمی

به‌نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست

تیر خوردن اسفندیار و مردن او:

گره: رویین‌تن بودن اسفندیار

گره‌گشایی: زدن گز به چشم او و مردنش

ارزیابی:

تن کشته را خاک باشد نهال تو از کشتن من بدین سان منال

کجا شد فریدون و هوشنگ و جم ز باد آمده باز گردد به دم

همه این روایت‌ها دارای قسمت‌های مقدمه، فضا سازی، گره، پرداخت، گره‌گشایی، ارزیابی و پایان‌بندی هستند و پایان‌بندی جنگ رستم و اسفندیار همان پایان‌بندی روایت اصلی است.

۵-۲-۴ پایان‌بندی

از لحظه تیر خوردن به چشم اسفندیار وارد مرحله پایان‌بندی می‌شویم که خود شامل قسمت‌های گره‌گشایی، ارزیابی، پایان‌بندی و نتیجه‌گیری است. همان‌طور که دیده می‌شود تقریباً با گره‌گشایی روایت اصلی، تمام گره‌های ناگشوده کل روایت گره‌گشایی می‌شوند. تعداد ابیات ارزیابی به طور چشمگیری افزایش می‌یابد و بیشترین موارد ارزیابی در این قسمت قرار گرفته‌اند؛ هر چند که در هر کدام از روایت‌های زیرمجموعه نیز، ابیات ارزیابی به طور پراکنده وجود داشته است. در همین ابتدای پایان‌بندی، نویسنده سعی در پی ریزی داستان‌های بعدی خود نیز دارد؛ مانند:

به رستم چنین گفت زال ای پسر تو را بیش گریم به درد جگر
که ایدون شنیدم ز دانای چین ز اخترشناسان ایران زمین
که هرکس که او خون اسفندیار بریزد سرآید برو روزگار
بدین گیتی اش شوربختی بود و گر بگذرد رنج و سختی بود

در این ابیات، فردوسی سعی در فضا سازی روایت "رستم و شغاد" دارد. روایت "پرورش بهمن توسط رستم و باز گشت او به ایران" در این قسمت است که خود، زمینه روایت‌های دیگری هم‌چون "به پادشاهی رسیدن بهمن" و "خون خواهی بهمن از خاندان رستم" را آماده می‌کند. نتیجه‌گیری داستان در طی ابیات ارزیابی بعد از کشته شدن اسفندیار عرضه شده؛ مانند:

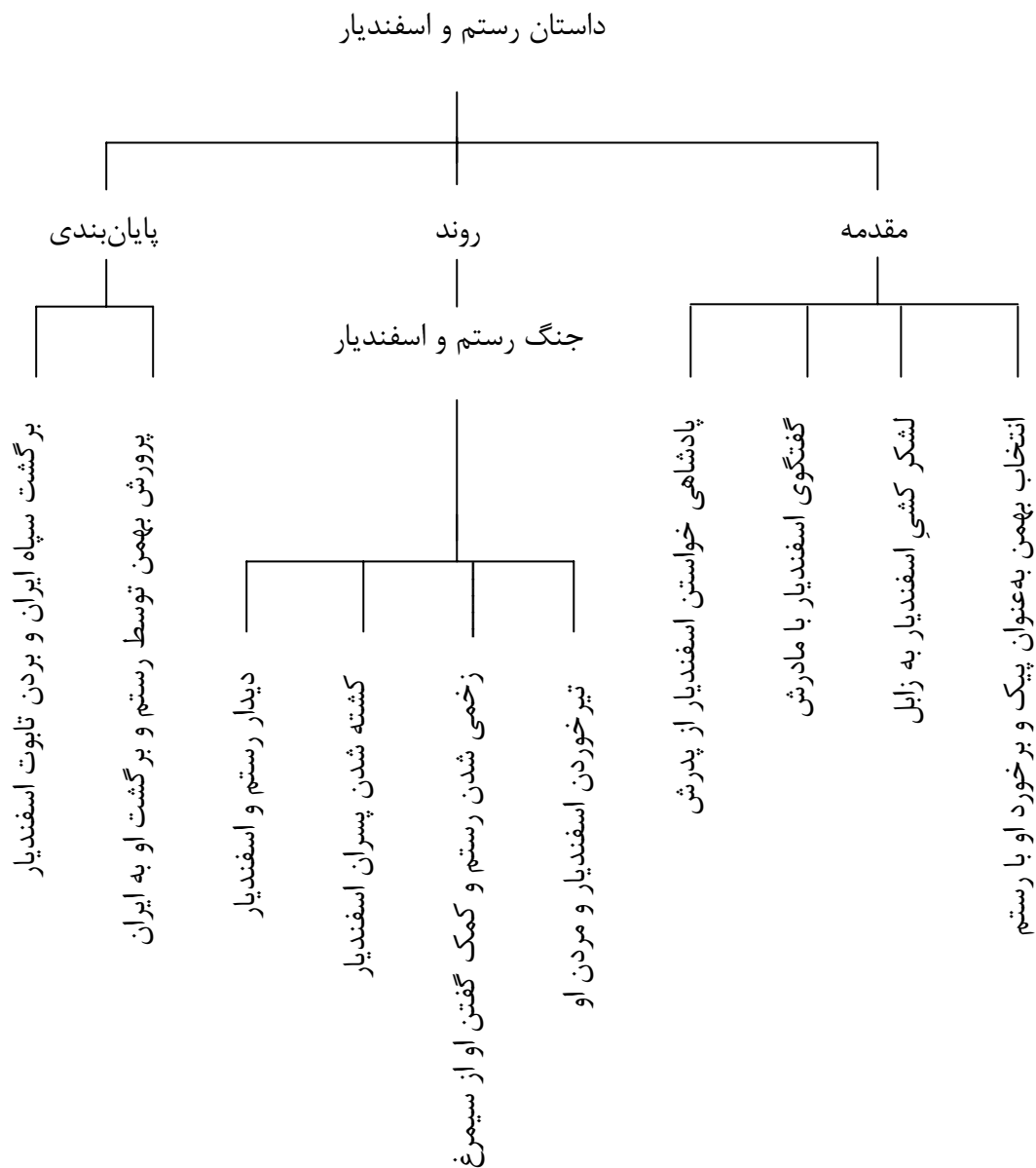
زمان ورا در کمان ساختم چو روزش سر آمد بینداختم
گر او را همی روز باز آمدی مرا کار گز کی فراز آمدی
ازین خاک تیره ببايد شدن بپرهیز یک دم نشاید زدن
همانست کز گز بهانه منم وزین تیرگی در فسانه منم

یا

چه گفت آن جهان دیده دهقان پیر که نگریزد از مرگ پیکان تیر

به‌طور کلی ده روایت کوچک‌تر، اجزای تشکیل‌دهنده روایت اصلی‌اند که در قالبی خاص در قسمت‌هایی هم‌چون مقدمه، فضا سازی، روند (پرداخت) و پایان‌بندی گنجانده شده‌اند.

طرح قرارگیری و سلسله مراتبی اجزای روایت



۶- شیوه‌های ایجاد گره و گره‌گشایی

در این داستان، گره و گره‌گشایی به چند روش صورت گرفته است که عبارتند از:

(۱) گرهی به وجود آمده و همان‌جا گره‌گشایی شده است.

گره ← گره‌گشایی

(۲) گره‌هایی به ترتیب در طی روایت به وجود آمده‌اند و به‌طور یک‌جا گره‌گشایی شده‌اند.

گره‌های ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۳ ← گره‌گشایی یک‌جا

این دو روش ایجاد گره و گره‌گشایی را می‌توان در نمونه‌های زیر مشاهده کرد.

گ ۱: نامفهوم بودن زبان پهلوی بلبل
در این گره ناآگاهی خواننده از نتیجه روایت بیان می شود.

که داند که بلبل چه گوید همی به زیر گل اندر، چه موید همی

گره و گره‌گشایی ۱: پهلوی‌خوانان، زبان بلبل را درک می‌کنند.

نگه کن سحرگاه تا بشنوی ز بلبل سخن گفتن پهلوی
همی نالد از مرگ اسفندیار ندارد به جز ناله زو یادگار

در گره‌گشایی ۱ نویسنده از زبان بلبل راز اصلی داستان را بیان می‌دارد و خواننده را با دانشی قبلی وارد فضای روایت می‌کند. این گره را به این دلیل که مربوط به شخصیت‌های داستانی نیست، می‌توان گره محسوب نکرد.

گ ۲: پادشاهی خواستن اسفندیار
شخصیت مرکزی، اسفندیار است که می‌خواهد با توجه به وعده‌های پدرش تاج و تخت را از او بگیرد.

بگویم پدر را سخن‌ها که گفت ندارد زمن راستی‌ها نهفت
وگر هیچ تاب اندر آرد به چهر به یزدان، که بر پای دارد سپهر
که بی کام او تاج بر سر نهم همه کشور ایرانیان را دهم

گ ۳: آگاهی گشتاسب از خواسته اسفندیار
شخصیت اصلی این گره گشتاسب است و سعی دارد اسفندیار را از سر راه ادامه پادشاهی‌اش بردارد. با پرداخت این گره به گره اصلی داستان می‌رسیم.

سیم روز گشتاسب آگاه شد که فرزند جوینده گاه شد
بخواند آن زمان شاه جاماسب را همان فال‌گویان لهراسب را

گ ۴: پرسیدن گشتاسب از جاماسب درباره گیرنده جان اسفندیار
در این گره، شخصیت اصلی گشتاسب است که سعی در پیدا کردن دشمنی جدی و توانمند برای اسفندیار دارد تا او را از بین ببرد و گره‌های ۲ و ۳ گره‌گشایی شوند. در واقع این قسمت، پرداخت ۳ است.

ورا در جهان هوش بر دست کیست کزان درد ما را ببايد گریست

گگ ۴: جاماسب، رستم را معرفی می‌کند.

بدو گفت جاماسب کای شهریار تو این روز را خوار مایه مدار
ورا هوش در زاولستان بود به دست تهم پور دستان بود

گ ۵: به بند کشیدن رستم

در این گره سه شخصیت گشتاسپ، اسفندیار، رستم، درگیرند که سختی آن متوجه رستم و اسفندیار و گشایش آن برای گشتاسپ است.

سوی سیستان رفت باید کنون به کار آوری زور و بند و فسون
برهنه کنی تیغ و گوپال را به بند آوری رستم زال را
زواره فرامرز را هم‌چنین نمایی که کس بر نشیند به زین

گ ۶: خوابیدن شتر در دو راهی زابل و گنبدان دژ

شتر آنک در پیش بودش بخت تو گفتمی که گشتست با خاک جفت
همی چوب زد بر سرش ساروان ز رفتن بماند آن زمان کاروان

در اینجا برای جنگ رستم و اسفندیار فضاسازی می‌شود و تأکید بر همراهی قضا و قدر با رستم در از میان برداشتن اسفندیار دارد.

گگ ۶: کشتن شتر.

بریدند پرخاش جویان سرش بدو باز گشت آن زمان اخترش

گ ۷: بهمن از بالای کوه به سوی رستم سنگ می‌اندازد.

من این را به یک سنگ بی‌جان کنم دل زال و رودابه پیچان کنم
یکی سنگ زان کوه خارا بکند فروهشت زان کوهسار بلند

گرهی است که بهمن برای رستم به وجود می‌آورد و او، آن را به سادگی گره‌گشایی می‌کند.

گگ ۷: رستم، سنگ را کنار می‌اندازد.

بزد پاشنه، سنگ بنداخت دور زواره برو آفرین کُرد و پور

گ ۸: اسفندیار، رستم را به جنگ می‌خواند.

شخصیت‌های اصلی این گره در واقع همان شخصیت‌های اصلی داستانند. رستم از کارزار با اسفندیار ناخشنود است و اسفندیار نیز در عین دوست‌داشتن رستم، مجبور به اطاعت از پدر و جنگ با اوست.

تن خویش را نیز مستای هیچ به ایوان شو و کار فردا بسیج
سلیحت همه جنگ را سازکن از این پس میماید با من سخن
پگاه آبی در جنگ من چاره‌ساز مکن زین سپس کار بر خود دراز

گ ۹: جنگ نوش‌آذر

بکشتند ز ایرانیان بی‌شمار چو نوش‌آذر آن دید بر ساخت کار

گگ ۹: کشته شدن نوش‌آذر

زواره یکی نیزه زد بر برش به خاک اندر آمد همان‌گه سرش

گ ۱۰: جنگ مهنوش

چو نوش‌آذر نامور کشته شد سپه را همه روز بر گشته شد
برادرش گریان و دل پر ز جوش جوانی که بُد نام او مهنوش

گگ ۱۰: کشته شدن مهنوش

فرامرز کردش پیاده تباه ز خون، لعل شد خاکِ آوردگاه

گ ۱۱: زخمی شدن رستم و رخس

چو او از کمان تیر بگشاد شست تن رستم و رخس جنگی بخت
بر رخس ازان تیرها گشت سست نبد باره و مرد جنگی درست

با به وجود آمدن این گره برای رستم، اسفندیار به گره‌گشایی ۲، ۳، ۵، ۸ نزدیک می‌شود.

گگ ۱۱: سیمرغ، رستم و رخس را درمان می‌کند.

ازو چار پیکان به بیرون کشید
بر آن خستگی‌ها بمالید پر
به منقار از آن خستگی خون کشید
هم‌اندر زمان گشت با زیب و فر

گگ ۱۲: ناتوانی رستم در کشتن اسفندیار

همی تاخت بر گردش اسفندیار نیامد برو تیر رستم به کار

گگ ۱۲: کمک کردن سیمرغ برای به دست آوردن تیر گز و راهنمایی رستم در نحوه به کار بردن آن.

بدو گفت شاخی گزین راست‌تر سرش برترین و تنش کاست‌تر
بدان گز بود هوش اسفندیار تو این چوب را خوار مایه مدار

گگ ۲، ۳، ۵، ۸: کشته شدن اسفندیار

بگفت این و برزد یکی تیز دم که بر من ز گشتاسپ آمد ستم
هم آنگه برفت از تنش جان پاک تن خسته افکنده بر تیره خاک

۷- خلاصه و نتیجه‌گیری

قالب گفتمانی رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی در موارد کلی منطبق بر الگوی لباو و والتسکی (۱۹۶۷) است. در این روایت، گره اولیه برای اسفندیار و گشتاسپ به وجود می‌آید که هر کدام سعی در گره‌گشایی آن به سود خود دارند و گشتاسپ گرهی جدید - یعنی به بندکشیدن رستم - را شرط گشایش گره اولیه به نفع اسفندیار قرار می‌دهد. این گره تا آخر روند داستان - یعنی کشته شدن اسفندیار - پرداخت گردیده و در آن لحظه به نفع گشتاسپ گشوده می‌شود و آن پایان حزن‌انگیز برای رستم و اسفندیار به وجود می‌آید. بیشتر وقایع از طریق مکالمات دو نفره بیان شده که باعث روانی بیان و دوری از پیچیدگی داستان شده است. علاوه بر این نحوه ارزیابی، منطبق بر شیوه‌های مورد نظر بوده است؛ ولی در موارد جزئی‌تر تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود که عبارتند از:

الف: چکیده داستان: این قسمت که در اول آن آورده شده است و کلیت حماسه را به خواننده معرفی می‌کند، در الگو وجود ندارد.

ب: محل ارزیابی: ارزیابی در الگوی لباو و والتسکی بعد از گره‌گشایی است؛ ولی در این روایت تعداد زیادی ابیات ارزیابی به صورتی هنرمندانه در همه جای داستان پراکنده شده‌اند که البته فراوانی این ابیات بعد از گره‌گشایی اصلی بیشتر است.

ج: درس اخلاقی: درس اخلاقی یا قطعه آخری با ویژگی‌های مطرح شده در الگو وجود ندارد؛ ولی پنجاهی مفید و قابل اجرا در زندگی روزمره را در ابیات ارزیابی، در سراسر داستان و به خصوص بعد از گره‌گشایی

اصلی به روش‌های متعددی عرضه کرده است. در نهایت، کلیه بندهای موجود در داستان، در خدمت دو نقش اصلی ارجاعی و ارزیابی‌ای هستند که *لباو و والتسکی* معرفی کرده‌اند.

منابع

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲)، *شاهنامه فردوسی*، تهران: انتشارات پیمان، چ ۳.
- یارمحمدی، لطفاله. (۱۳۷۳)، *ساخت گفتمانی و متنی رباعیات خیام و منظومه انگلیسی فیتز جرالد*، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی به کوشش سیدعلی میرعمادی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- Gee, James Paul (1999) *An introduction to Discourse Analysis: Theory and Method*, London and New York: Routledge.
- Jan, Manfred. (2002) *Narratology: a guide to the theory of Narrative*, Available online at: <http://www.uni-koeln.de/ameo2/pppn.htm>
- Labov and Waletzky, J.(1967), "*Narrative Analysis: Oral versions of Personal Experience*". Essays on the Verbal and Visual Arts. In J. Helm [ed.].Seattle, WA: University of Washington Press. Available online at: <http://www.clarku.edu/~mbamberg/Labov&Waletzky.htm>.
- Toolan, Michael. (2001), *Narrative: A critical linguistic introduction*. Second edition, London and New York: Routledge.